



دسیسه‌های شیطان (هفده ایراد بر اذوبه‌ی
قتل عام مردان قبیله‌ی بنی قریظه)^۱
به قلم: عدنان فلاحي

چهبسا در حین مطالعه‌ی کتب تاریخ و سیره و طبقات، به اخبار و روایاتی برمی‌خوریم که پذیرفتن آنها، در تضاد با محکّمات قرآنی یا عقلی است و ایضاً چه بسا روایات و اخباری که فارغ از سنجه-

ی محکّمات قرآن و عقل، با روایات دیگری از همان جنس دلالت و ثبوت، قابل جمع نیستند.

مثلاً در معتبرترین و مشهورترین کتب تاریخ و حدیث و سیره و طبقات مانند تاریخ طبری و طبقات ابن سعد، چنین نقل شده است که پیامبر علیه‌السلام آیات الفا شده‌ی شیطان را بر زبان راند که این ماجرا، به «غرائیق» مشهور است.^۲ اما آیا می‌توان چنین روایتی را پذیرفت؟ متأسفانه چیرگی ذهنیت روایی باعث شده است تا موارد فراوانی از این دست، در طول تاریخ، مقبول بسیاری از عوام و خواص مسلمانان قرار گیرند تا جایی که محدث بزرگی مانند ابن حجر عسقلانی (۸۵۲هـ) - که به امیر المؤمنین حدیث نیز مشهور است - درباره‌ی همین خبر واحد^۳ غرائیق می‌گوید: «كَثْرَةُ الطُّرُقِ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ لِلْقِصَّةِ أَصْلًا: فراوانی طُرُقِ روایی [داستان غرائیق] نشان می‌دهد که این ماجرا قطعاً منبایی دارد»^۴ و یا مثلاً متکلم و فقیه بزرگ شافعی، عبدالقاهر بغدادی (۴۲۹هـ) بر اساس همین ذهنیت روایی ادعا می‌کند: «وقال اهل السنة ان تلك الكلمة كانت من تلاوة الشيطان الفاها في خلال تلاوة النبي: اهل سنت گفته‌اند که این کلمه [غرائیق] از تلاوت شیطان بوده که آن را در خلال تلاوت نبی القا کرده است.»^۵

هم‌چنین در اخبار آحاد تألیف‌شده در عصر عباسی چنین آمده است که ساحری یهودی پیامبر ﷺ را جادو کرد و ایشان تا چند روز بر همین حالت مسحور (جادوشده) باقی ماند!^۶ این در حالی است که قرآن کریم صریحاً می‌گوید: «تَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَسْبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلاً» (الإسراء: ۴۷)^۷

۱. پیوست کتاب خشکاندن باتلاق بردگان و کنیزان، صص ۱۷۸-۲۰۲

۲. نک: ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲۰۵/۱ و الطبری، تاریخ الطبری، ۵۵۱/۱

۳. خبر واحد، به روایت یا حدیثی اطلاق می‌گردد که به درجه‌ی «تواتر» نرسیده است. این قبیل اخبار از دیدگاه اکثریت علمای مذاهب مسلمانان، مفید ظن هستند و نمی‌توانند یقین‌آور باشند. برای مطالعه‌ی تفصیلی در این مورد، به مقدمه‌ی صاحب این قلم بر این کتاب مراجعه نمایید: التّووي، التّقریب و التّیسیر فی اصول الحدیث، ترجمه‌ی سید عدنان فلاحي، صص ۹-۲۲.

۴. ابن حجر، فتح الباري، ۴۳۹/۸

۵. البغدادي، الفرق بين الفرق، ص ۲۱۰

۶. مثلاً نک: ابن هشام، السيرة النبوية، ۵۱۵/۱ و: البخاری، صحيح البخاری، شش ۳۲۶۸، ۵۷۶۳ و...

۷. ما داناتریم به شیوه‌ای که با آن به تو گوش فرا می‌دهند [و] هنگامی که آنان به راز می‌نشینند، وقتی که [این] ستمکاران می‌گویند: جز از مردی جادوزده پیروی نمی‌کنید * بنگر چگونه برای مثلها زدند، پس گمراه شدند. در نتیجه نمی‌توانند، راهی [به سوی حق] بجویند/ترجمه‌ی مسعود انصاری

و مثلاً فقیه و اصولی بزرگ حنفی ابوبکر الرازی مشهور به جصاص (۳۷۰هـ) در پاسخ به این قبیل اخبار می‌گوید: «وقد أجازوا من فعل الساحر ما هو أطم من هذا وأفطع، وذلك أنهم زعموا أن النبي عليه السلام سُحر... ومثل هذه الأخبار من وضع الملحدين تلعباً بالحشو الطغام:

در مورد فعل ساحر، موردی را مجاز دانسته‌اند که بسیار گزنده‌تر و زشت‌تر [از بقیه‌ی موارد است] و آن اینکه گمان کرده‌اند نبی علیه السلام جادو شده است... و نظیر این اخبار، از جعلیات ملحدين است که به این وسیله، اراذل فرومایه را به بازی می‌گیرند.»^۸ در پاره‌ای از اخبار نیز چنین آمده است که پیامبر علیه‌السلام دستور ترور برخی شاعران و یا قتل عام اسیران و افراد دربند را صادر کرده‌اند! اما آیا به مجرد اینکه فلان مورخ یا بهمان محدث، خبری را در کتاب خود آورده و چه بسا ادعای صحت آن را داشته است، می‌توان آن را پذیرفت؟؟

قرآن کریم خود بر این نکته تصریح دارد که فرآیند جعل روایت، و دروغ و افترا بستن بر خاتم النبیین علیه‌السلام از زمان خود ایشان آغاز شد: «وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ» (النساء ۸۱)^۹ طبری در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل می‌کند: «این افراد آن چه را که نبی صلی الله علیه وسلم گفته است، تغییر می‌دهند.»^{۱۰} هم‌چنین در آیات دیگری بر فرآیند افترا و دروغ بستن به پیامبر علیه‌السلام به دست شیاطین جن و انس اشاره شده است که ما آن را «دسیسه‌های شیطان» می‌نامیم: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ» (الانعام ۱۱۲)^{۱۱}

تراث‌شناس بزرگ معاصر حسن حنفی در کتاب اعاده علم السيرة - جلد سوم از مجموعه‌ی من النقل إلى العقل - به موضوع مهمی اشاره کرده است که خالی از لطف نیست در این جا بدان اشاره نماییم و سپس مستقیماً وارد بررسی اخبار آحاد مربوط به اکذوبه‌ی قتل - عام بنی قریظه شویم:

«سیره، تاریخی است که بر روایات اتکا می‌کند: روایات ابن اسحاق و ابن هشام. سیره، تاریخی از خلال روایت است و نه از خلال مشاهده‌ی عینی یا از خلال تحلیل روایات و استنباط مضمون آن‌ها. سیره، تاریخ رؤیت راویان است بدون نقد این رؤیت به منظور رسیدن به رخدادهای تاریخی عینی [Objective]. سیره، تاریخی است که ابن خلدون درصدد خروج از آن و آشکارکردن اشتباهات مورخینی بود که در منابع خود، بر روایات بررسی نشده اعتماد می‌کنند...»^{۱۲} ما در ابتدا خلاصه‌ای از ماجرای بنی قریظه را - بر اساس کهن‌ترین روایت - بیان، و سپس از چند جهت، سستی و تهافت آن را اثبات می‌نماییم:

۸. الجصاص، احکام القرآن، ۱/۵۹، ۵۸.

۹. می‌گویند: اطاعت می‌کنیم ولی وقتی از پیش تو می‌روند عده‌ای از آن‌ها شبانه چیزی غیر از آنچه تو گفتی می‌گویند. خدا آنچه را که می‌گویند می‌نویسد/ترجمه‌ی بختیاری نژاد

۱۰. الطبری، تفسیر الطبری، ۸/۵۶۵

۱۱. و همچنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن قرار دادیم. برای فریب یکدیگر، سخنان آراسته القا می‌کنند. اگر پروردگارت می‌خواست، چنین نمی‌کردند. پس با افتراپی که می‌زنند رهایشان ساز/ترجمه‌ی آیتی

۱۲. البته اینکه ابن خلدون در این کار چه میزان موفق بود، موضوع کاملاً مجزایی است.

۱۳. حنفی، من النقل إلى العقل، ۳/۱۹

پیامبر علیه‌السلام به محض ورود به مدینه، با یهودیان پیمان صلح بست. لکن در جریان جنگ خندق و دوران سخت محاصره‌ی مدینه به دست قبایل ستیزه‌جو، یهودیان بنی‌قریظه این پیمان را شکستند و زعیم آنان کعب بن اسد آمادگی خویش برای جنگ با اهالی مدینه را به گوش ستیزه‌جویان قریش رساند. وقتی خبر این عهدشکنی به پیامبر علیه‌السلام رسید چند نفر از صحابه را برای بررسی صحت موضوع به سمت قلعه‌های بنی‌قریظه گسیل داشت. وقتی این فرستادگان پیامبر نزد بنی‌قریظه آمدند اوضاع را بسیار بدتر از شنیده‌ها یافتند به طوری که سران بنی‌قریظه اعلان کردند: «پیامبر خدا دیگر کیست؟ هیچ عهد و پیمان دوستی میان ما و محمد وجود ندارد.»^{۱۴} پس از پایان محاصره‌ی مدینه - که به نام جنگ احزاب یا خندق معروف است - پیامبر علیه‌السلام دستور داد به سرعت به سمت قلعه‌های یهودیان بنی‌قریظه حرکت کنند. محاصره‌ی این قلعه‌ها تا تسلیم شدن کامل آنان، ۲۵ روز به طول انجامید.^{۱۵}

ابن هشام و دیگران نقل می‌کنند که در واپسین شب محاصره؛ کعب بن اسد قوم خود را جمع کرد و به آنان گفت: «من سه گزینه به شما ارائه می‌دهم. گفتند: چه گزینه‌هایی؟ کعب پاسخ داد: [نخستین گزینه این است که] از این مرد [=محمد] پیروی کنیم و وی را تصدیق نمایم، واللّه که برای شما آشکار شده که او قطعاً پیامبر خداست... با این کار، شما نسبت به جان و اموال و فرزندان و زانتان در امان خواهید بود. یهودیان گفتند: خیر! ما هرگز حکم تورات را رها نمی‌کنیم... کعب گفت: حال که این گزینه‌ی [نخست] مرا نپذیرفتید پس بیاید فرزندان و زنانمان را بکشیم و سپس با شمشیرهای آخته به محمد و اصحابش یورش بریم... قومش گفتند: آیا این زنان و کودکان ضعیف را بکشیم؟ و زندگی خوش پس از آنان چه معنایی دارد؟ کعب گفت: اگر این گزینه را نیز نمی‌پذیرید، پس بیاید امشب که شبه شب است و احتمالاً محمد و اصحابش از عدم حمله‌ی ما آسوده‌خاطر هستند، بر آنان حمله بریم... یهودیان بنی‌قریظه گفتند: چگونه شبه‌مان را با این کار خراب کنیم»^{۱۶}

پس از اینکه یهودیان بنی‌قریظه هیچ‌یک از پیشنهادهای سه‌گانه‌ی رهبر خود را نپذیرفتند، کسی را نزد پیامبر علیه‌السلام فرستادند و از او خواستند که ابولبابه - از هم‌پیمانان قبیله‌ی اوس - را برای مشورت نزدشان بفرستد. پیامبر علیه‌السلام نیز این درخواست آنان را قبول کرد و ابولبابه را نزد بنی‌قریظه فرستاد. بنی‌قریظه از وی چاره‌جویی کردند و او پیشنهاد کرد که تسلیم شوند و به آنان فهماند که در صورت تسلیم شدن کشته می‌شوند. ابولبابه پس از خروج از نزد یهودیان به علت این که سرانجام کارشان را به آن‌ها گفته بود خود را خائن به پیامبر و مسلمانان دانست و مستقیماً به مسجد رفت و خود را به ستون مسجد بست تا این که پس از شش روز، پیامبر علیه‌السلام اطلاع داد که خداوند توبه‌ی ابولبابه را پذیرفته است و خود ایشان نیز دست‌های وی را باز کرد. باری، یهودیان بنی‌قریظه با اینکه می‌دانستند کشته می‌شوند نظر ابولبابه را پذیرفتند و بدون هرگونه درگیری یا مقاومتی، خود را تسلیم کردند. در این هنگام قبیله‌ی اوس که هم‌پیمان پیشین بنی‌قریظه بودند، نزد پیامبر علیه‌السلام آمدند و از او خواستند که در حق یهودیان بنی‌قریظه ارفاق نماید. پیامبر علیه‌السلام به آنان گفت: «آیا اگر مردی از خودتان در مورد آن‌ها حکم کند راضی می‌شوید؟»^{۱۷} آنان نیز این پیشنهاد را قبول کردند و پیامبر علیه‌السلام صدور حکم در مورد بنی‌قریظه را به سعد بن معاذ واگذار کرد. سعد نیز این چنین حکم کرد: «من در مورد بنی‌قریظه حکم می‌کنم که مردانشان کشته شوند، اموالشان تقسیم شود و زنان و فرزندان‌شان نیز به اسارت گرفته شوند»^{۱۸} پیامبر علیه‌السلام نیز از

۱۴. ابن هشام، السیرة النبویة، ۲/۲۲۲

۱۵. همان، ۲/۲۳۵

۱۶. همان، ۲/۲۳۶، ۲۳۵

۱۷. همان، ۲/۲۳۹

۱۸. همان، ۲/۲۴۰

این حکم سعد راضی شد و آن را حکم الهی نامید که از ورای هفت آسمان مهر تأیید خورده است.^{۱۹} و خود یهودیان بنی قریظه نیز گفتند: «ای محمد! ما حکم سعد بن مُعَاذ را می‌پذیریم»^{۲۰} این هشام در ادامه‌ی این قصه می‌نویسد: «پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم آنان را در مدینه در خانه‌ی زنی از بنی النجّار به نام بنت الحارث، زندانی کرد. سپس به بازار مدینه - که امروز هم هست - آمد و دستور داد در آن‌جا گودال‌هایی حفر کردند، سپس یهودیان بنی قریظه را آوردند و گروه گروه در آن گودال‌ها گردن زدند... تعداد کُشتگان ششصد یا هفتصد نفر بود. کسانی که می‌گویند تعداد کُشتگان بنی قریظه بیشتر بوده است به عدد هشتصد و نهصد نفر اشاره کرده‌اند.»^{۲۱} این خلاصه‌ای از داستان خیالی قتل عام بنو قریظه بود که به نقل از یکی از قدیمی‌ترین و معتبرترین منابع یعنی سیره ابن هشام نقل شد. خواننده دقیق قطعاً در همان نگاه نخست به تناقضات عظیم این قصه پی برده است که یکی از آنها به تصویر کشیدن این یهودیان به مثابه افرادی کودن و سفیه است که از حکم قتل عام خود خوشحال و راضی هستند!! علی‌ای حال ما از سه منظر کلی، هفده ایراد را علیه این قصه تخیلی نشان می‌دهیم که بر بطلان این داستان و رخ دادن آن به گونه دیگر دلالت دارد:

الف) سستی در منطق روایی داستان

ایراد یکم: در این داستان چنین آمده است که یهودیان پیشنهاد جنگیدن با پیامبر علیه السلام را که رهبرشان کعب بن اسد مطرح کرد، نپذیرفتند. پس چه طور می‌شود که با وجود علم به مرگ خود و سیه روز شدن زنان و فرزندانشان، تن به پیشنهاد ابولبابه دادند؟ و پیشنهاد ابولبابه چه برتری و مزیتی بر پیشنهاد کعب بن اسد داشت؟

ایراد دوم: در این داستان چنین آمده است که یهودیان بنی قریظه داوطلبانه و مشتاقانه از ابولبابه‌ی انصاری دعوت کردند تا با وی مشورت کنند و نهایتاً نظر وی را نیز پذیرفتند. آن‌ها می‌دانستند که ابولبابه از زمره‌ی مسلمانان و صحابه‌ی پیامبر علیه السلام است و بنابراین دشمن آن‌ها به شمار می‌آید و نه دوستشان. حال با این اوصاف و در شرایط دشوار محاصره‌ی قلعه‌شان به دست مسلمانان، چرا به جای اطاعت از رهبر و بزرگ قوم خویش یعنی کعب بن اسد، باید پذیرای سخن دشمن خود باشند؟

ایراد سوم: ابولبابه که خود از بزرگان مسلمانان و انصار بود و با اذن و اجازه‌ی پیامبر علیه السلام نیز وارد قلعه‌ی بنی قریظه شد چرا یهودیان را به مسلمان شدن و تصدیق نبوت خاتم النبیین علیه السلام دعوت نکرد؟؟ و چرا پیامبر علیه السلام به ابولبابه نگفت تا بنی قریظه را به اسلام دعوت کند؟؟ این پرسش به خصوص از آن‌جا بسیار مهم و حیاتی است که یهودیان بنی قریظه پذیرای رأی و نظر ابولبابه بودند و از همین رو وی را به قلعه‌ی خویش دعوت کردند. پس با این شرایط، چرا او به جای پیشنهاد مسلمان شدن، آن‌ها را به مرگ دسته جمعی فراخواند؟؟

ایراد چهارم: در همان منابع آمده است که شب پیش از تسلیم شدن بنی قریظه، یکی از آن‌ها به نام عمرو بن سعدی از قلعه‌شان خارج شد و خود را تسلیم پیامبر علیه السلام و یارانش نمود و گفت: «من عمرو بن سعدی هستم... و هرگز به محمد خیانت نمی‌کنم»^{۲۲} او به

۱۹. همان، ۲/۲۴۰

۲۰. همان، ۲/۲۴۰

۲۱. همان، ۲/۲۴۱، ۲۴۰

۲۲. همان، ۲/۲۳۸

مسجد رفت و تا صبح همان جا ماند و به این ترتیب از مجازات مرگ رهایی یافت. مورخان و محدثان بزرگی چون ابن اثیر جزری (۶۳۰هـ)،^{۲۳} ابن حجر عسقلانی (۸۵۲هـ)^{۲۴} و... این حرکت وی را به مسلمان شدن تفسیر کرده‌اند و عمرو بن سعدی را جزء صحابه-ی پیامبر دانسته‌اند.^{۲۵} در برخی روایات آمده است که وی از عهدشکنی قوم خود اعلان براءت کرد و از میان آن‌ها خارج شد.^{۲۶} با این تفصیل، آشکارتر می‌شود که مسلمان شدن یا دستکم اعلان براءت هر کدام از یهودیان بنی قریظة از خیانت به مسلمانان، باعث نجات آن‌ها و خانواده‌شان می‌شده است. پس به چه دلیل آن‌ها زیر بار این موضوع نرفتند؟؟

ایراد پنجم: ایضاً در همین داستان آمده است که سه نفر دیگر از حاضران در قلعه - به نام‌های ثعلبة بن سعیة، أسید بن سعیة و عمویشان أسد بن عبید - که از قبیل‌های بنی هُدَل بودند،^{۲۷} در شب پیش از تسلیم شدن بنی قریظة به مرگ خود خواسته، از قلعه بیرون آمدند و مسلمان شدند. واقدی می‌نویسد: «این سه نفر مسلمان شدند و خود و خانواده و اموالشان را در امان قرار دادند.»^{۲۸} این موضوع نیز ثابت می‌کند که مسلمان شدن بنی قریظة - یعنی همان اقرار زبانی به شهادتین - باعث نجات جان آن‌ها و حفظ اموال و خانواده‌هایشان می‌شده است. پس چرا آن‌ها این مسیر ساده را انتخاب نکردند و چرا ابولبابه یا پیامبر علیه‌السلام این پیشنهاد را به آنان ارائه ندادند؟؟

ایراد ششم: در مورد تعداد کشته‌شدگان این داستان نیز به قدری اختلاف وجود دارد که بر گسست‌های منطقی آن بیش از پیش می‌افزاید. پیش‌تر دیدیم که خود ابن هشام چندین عدد: ششصد، هفتصد، هشتصد و نهصد نفر را ذکر می‌کند.^{۲۹} عجیب اینکه ابن هشام در جای دیگری این تعداد را به نقل از ابو عمرو مدنی حدود چهارصد نفر می‌داند!^{۳۰} واقدی عدد هفتصد و پنجاه نفر را نیز به این مجموعه اعداد اضافه کرده است.^{۳۱} بعضی از مورخین سلف، حتی از ارائه‌ی تعداد نفرات هم اجتناب کرده‌اند و مثلاً قاسم بن سلام (۲۲۴هـ) فقط می‌گوید عده‌ای از مردان بنی قریظة کشته شدند^{۳۲} و در بعضی نسخه‌های همین کتاب وی، عدد چهل نفر نیز آمده است.^{۳۳}

ایراد هفتم: در روایات آمده است که دو تن از مردان بنی قریظة به نام‌های رفاعة بن سمّوأل و زبیر بن باطا با شفاعت دو تن از مسلمانان مورد بخشش قرار گرفتند. رفاعة از أم المُنذر خواست که وی را نزد پیامبر علیه‌السلام شفاعت کند. پیامبر علیه‌السلام نیز درخواست ام-المنذر را پذیرفت و از قتل رفاعة صرف‌نظر کرد.^{۳۴} گفته‌اند که رفاعة بعدها مسلمان شد.^{۳۵} هم‌چنین یکی دیگر از مردان بنی قریظة زبیر

۲۳. نک: ابن الاثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ۷۲۶/۳

۲۴. نک: ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ۵۲۵/۴

۲۵. ابن حجر درباره‌ی عمرو بن سعدی می‌نویسد: «طبری، بَعوی و ابن شاهین و دیگران وی را در زمره‌ی صحابه ذکر کرده‌اند... او از قلعه‌ی بنی قریظة خارج شد تا اینکه به مسجد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و در همان جا شب را گذراند و مسلمان شد.» (ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة، ۵۲۵/۴)

۲۶. نک: الواقدی، المغازی، ۵۰۴/۲

۲۷. نک: ابن هشام، السیرة النبویة، ۲۳۸/۲

۲۸. الواقدی، المغازی، ۵۰۳/۲

۲۹. نک: ابن هشام، السیرة النبویة، ۲۴۱/۲

۳۰. همان، ۵۰۳/۲

۳۱. نک: الواقدی، المغازی، ۵۱۸/۲

۳۲. نک: ابو عبید، الاموال، ص ۲۱۶

۳۳. نک: صادقی، پیامبر و یهود حجاز، ص ۱۸۵

۳۴. نک: ابن هشام، السیرة النبویة، ۲۴۴/۲

۳۵. نک: الواقدی، المغازی، ۵۱۵/۲

بن باطا است که ثابت بن قیس را واسطه کرد تا پیامبر علیه السلام از جان و مال وی و اسارت زنان و فرزندان بگذرد. پیامبر علیه السلام نیز درخواست ثابت بن قیس را پذیرفت و زبیر بن باطا را بخشید. لکن خود زبیر وقتی دید که تمام بزرگان بنی قریظه کشته شده اند گفت: «ای ثابت! من از تو تقاضا می کنم که مرا نیز به قوم ملحق کنی، چراکه والله پس از آنان، روی خوش زندگی را نمی بینم...» ثابت نیز درخواست وی را پذیرفت و گردنش را زد»^{۳۶}

حال با توجه به این ماجرا چند پرسش مهم دیگر پیش می آید: اگر حکم قتل عام مردان بالغ بنی قریظه حکمی الهی بوده است پس چگونه این حکم با وساطت دو نفر از صحابه در مورد رفاعه و زبیر بن باطا، ملغی می شود؟؟ و آیا وساطت خویشان و آشنایان می تواند مانعی برای اجرای حکم خداوند گردد؟؟ اگر این واسطه کردن تا این حد مفید بوده است پس چرا مابقی آن چندصد نفر چنین کاری نکردند تا خود و اموال و زنان و فرزندان را نجات دهند؟؟

ایراد هشتم: بر اساس تمامی اشکال روایات اکذوبه ی بنی قریظه، پیامبر علیه السلام در صدور حکم هیچ نقشی نداشته است!! او در مرتبه ی نخست پیشنهاد قبیله ی اوس را می پذیرد و حکمیت را به فردی از آنان - یعنی سعد بن معاذ - می سپارد و در مرتبه ی دوم نیز بی چون و چرا پذیرای حکم سعد می گردد و آن را حکم خداوند توصیف می کند. حال پرسش این است که اگر سعد به چیز دیگری جز قتل بنی قریظه حکم می کرد، مثلاً به کوچ یهودیان یا بخشش آنها یا محاکمه ی فقط سران خائن - و نه تمام مردان - حکم می نمود پیامبر علیه السلام چه می کرد؟ چرا که در این صورت، سعد خلاف حکم خداوند، قضاوت کرده بود و پیامبر علیه السلام نیز به دلیل وعده ی مطلقه که به اوس داده بود می بایستی پذیرای هرگونه حکمی از جانب سعد باشد. پس با این تفصیل، هرچه سعد می گفت حکم خدا به شمار می آمد؟ و چگونه ممکن است که هر حکمی، حکم خدا باشد؟

ایراد نهم: چرا باید در چنین موضوع مهمی، پیامبر علیه السلام قضاوت نهایی را - به خاطر وابستگی های قبیله ای - به دست یکی از اصحابش دهد؟ با اینکه اشتباه کردن و به خطارتن آنها نیز بسیار محتمل است؟؟

ایراد دهم: یهودیان بنی قریظه که از ترس جانشان، بیش از بیست روز را در قلعه ها مخفی شدند چرا به این آسانی و بدون هیچ مقاومتی، به مرگ خود و اسارت زنان و فرزندان رضایت دادند و هیچ اعتراض یا کوششی برای نجات خود یا تغییر این حکم نکردند؟ و چرا حتی حاضر نشدند با گفتن صوری دو جمله ی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، از این عاقبت تلخ رهایی یابند؟

ایراد یازدهم: اگر تعداد مردان کشته شده را حدود ششصد نفر فرض کنیم، و ایضاً فرض کنیم که دو سوم این مردان، صاحب همسر و فرزند بوده اند، نهایتاً تعداد اسیران این ماجرا دستکم حدود هشتصد زن و کودک خواهد بود. حال پرسش این است که سرانجام این صدها نفر زن و کودک چه شد؟ و تأمین نیازهای معیشتی آنان چگونه میسر شده است؟ و چرا در تاریخ هیچ نشانی از این افراد وجود ندارد؟ گفتنی است این رقم هشتصد زن و کودک، با در نظر گرفتن حداقل نفرات است و گرنه براساس منطق این قصه، می توان این تعداد را تا رقم هزاران نفر نیز تخمین زد.

آنچه در اینجا مجدداً قابل ذکر است این است که برغم اعتراف ابن تیمیه به درایت و ذکاوت یهودیان^{۳۷} در این افسانه عصر عباسی، ما با گروهی کاملاً سفیه و کودن مواجه هستیم که برای حفظ جان خود، حتی از درک بدیهی ترین اعمالی که مجانین و دیوانگان هم

۳۶. ابن هشام، السیرة النبویة، ۲/۲۴۳

۳۷. ابن تیمیه در مورد یهودیان می گوید: «وَالْيَهُودُ لَهُمْ ذُكَاؤٌ وَعِلْمٌ وَمَعْرِفَةٌ» (ابن تیمیه، الجواب الصحیح لمن بدّل دین المسیح، ۳/۱۰۲)

می فهمند، عاجزند!! از آن سو با تصویری خیالی از پیامبر (ص) مواجه هستیم که قتل عام مردان بنو قریظه را به ایمان آوردنشان ترجیح می دهد و کوچک ترین کوششی برای دعوت آنها به اسلام و ایمان نمی کند!!

حال پس از بررسی منطق مضمحل روایی این قصه پردازی عصر عباسی و برشمردن این یازده ایراد، در قسمت بعد سراغ تحلیل قرآنی این قصه خواهیم رفت و نهایتاً با بررسی اعتبار سیره ابن اسحاق، تصویر حقیقی این ماجرا را بازسازی خواهیم کرد.

ب) سستی منطق داستان از دیدگاه قرآن

ایراد دوازدهم: قرآن کریم سرنوشت اسیران را در آزادی با فدیة و یا بدون فدیة، حصر نموده است. (محمد ۴) البته می توان حساب اندک اشخاصی که پیش از آغاز جنگ، مرتکب جنایات دیگری شده اند را جدا کرد. این افراد پس از اسارت، باید به خاطر جنایات دیگر، محاکمه شوند. روشن است که حساب اکثریت قریب به اتفاق سربازان عادی که به اسارت درمی آیند از اندک جنایتکاران و سرکردگان تجاوزگر جداست.

این موضوع حتی در مسائل حقوق نوین نیز مطرح شده است و اصطلاح نوین «war crime» یا «جنایت جنگی»^{۳۸} که در مباحث حقوق بین الملل وجود دارد به همین معناست:

«عملی که در اثنای جنگ، رخ می دهد و قوانین بین المللی و پذیرفته شده در مورد جنگ را نقض می کند.»^{۳۹}

«جنایتی مثل نسل کشی یا سوء رفتار با زندانیان که در اثنای جنگ رخ می دهد یا مربوط به جنگ است»^{۴۰}

البته واضح است که این مفاهیم حقوقی مدرن را نمی توان دقیقاً معادل با مفاهیم دوران کهن دانست لکن می توان ردپای همین مفاهیم را به شکل ساده و بسیط در چهارچوب های حقوقی آن دوران نیز یافت.

اسیر جنگی کسی است که در جریان رویارویی نظامی به اسارت در می آید. بنابراین بسیار محتمل است که اسیر، در اثنای جنگ و قبل از اسارتش، فرد یا افرادی از طرف مقابل را کشته یا مجروح کرده باشد. اما با وجود چنین احتمالی، بازهم حکم قرآن در مورد اسیران جنگی، حکمی به غایت انسانی است که نهایتاً به آزادی آنان ختم می شود. روشن است که تسلیم شدگان بنی قریظه حتی از اسیران نیز قابل ترحم تر هستند زیرا آنان امکان جنگیدن و آسیب زدن به مسلمانان را نداشتند و عملاً نیز با مسلمانان ننگیدند که اسیر شوند. نتیجتاً می بایستی شیوهی برخورد با آنها بسیار رئوفانه تر از شیوهی برخورد با اسیران جنگی ای باشد که در اثنای نبرد به اسارت درآمده اند. پس چگونه است که بر اساس این اکذوبه، تمامی مردان بنی قریظه - که خودشان بدون مقاومت تسلیم شده اند - به قتل می رسند؟

ایراد سیزدهم: به فرض که مجازات خیانت و پیمان شکنی بزرگان و رهبران بنی قریظه مرگ باشد که چنین نیست. اما آیا عادلانه است که مجازات مختص به سران و رهبران خائن آنان را به همه ی مردان بالغشان تسری داد؟ این در حالی است که بارها در قرآن کریم آمده است: «لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (الإسراء ۱۵، الانعام ۱۶۴ و...) ^{۴۱}

۳۸. معادل عربی آن «جریمه الحرب» است.

39. Concise Oxford English Dictionary

40. Merriam-Webster Collegiate Dictionary

۴۱. هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد/ترجمه ی فولادوند

ایراد چهاردهم: قرآن کریم یکی از صفات ابرار (نیکوکاران) را چنین برمی‌شمارد: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» (الانسان ۸)^{۴۲} به راستی گشتن صدها نفر که بدون هیچ مقاومتی خود را تسلیم کرده‌اند با مُفاد این آیه و تصویری که قرآن کریم از پیامبر گرامی علیه الصلاة والسلام ارائه می‌دهد هم‌خوانی دارد؟^{۴۳}

ایراد پانزدهم: بیشتر مفسرین ادعا کرده‌اند که این آیات درباره‌ی یهودیان بنی قریظه نازل شده است: «وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا» (الاحزاب ۲۶)^{۴۴}

اگر این ادعا درست باشد خود این آیه بزرگ‌ترین ردیه بر این داستان است؛ زیرا این آیه به کسانی اشاره می‌کند که در جنگ احزاب، به یاری ستیزه‌جویان برخاسته‌اند و سپس عده‌ای از آن‌ها در درگیری با مسلمانان، کشته شده‌اند و عده‌ای نیز به اسارت درآمده‌اند. در این آیه هیچ اشاره‌ای به اسارت زنان و کودکان نشده است بلکه می‌گوید گروهی از این خیانت‌کاران، اسیر و گروهی نیز کشته شده‌اند. و واضح است که بین «اسیر» و «تسلیم‌شده» تفاوت وجود دارد. اسیران اغلب در میدان جنگ، به سبب مجروحیت به اسارت درمی‌آیند و یا با دیدن کمبود یا فقدان توان جنگی، خود را تسلیم دشمن می‌کنند. لکن در این اکذوبه‌ی عباسی، مردان تسلیم شده‌ی بنی قریظه هیچ شباهتی به اسیران ندارند؛ زیرا اساساً وارد درگیری نظامی نشدند که اسیر به شمار بیایند. بلکه آنان بدون هرگونه مقاومت و به شکل خودخواسته تسلیم فرمان مرگ دسته‌جمعی می‌شوند!

ما در انتهای این نوشتار نشان می‌دهیم که اگر تنها دلیل ماجرای بنی قریظه همین آیه باشد، کل ماجرا به گونه‌ی دیگری رخ داده است که حتی برخی روایات نیز آن را تأیید می‌کنند و ما به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

ایراد شانزدهم: قرآن کریم در وصف عاصیان یهود می‌گوید: «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضِيهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» (البقرة ۹۶)^{۴۵}

طبری در تفسیر خود می‌نویسد: «این آیه می‌گوید: ای محمد! قطعاً آزمندترین مردم نسبت به زندگی دنیا را یهودیان می‌یابی و آنان بیش از سایر مردم، از مرگ کراهت دارند.» و سپس همین تفسیر را از ابن عباس و مجاهد و... نقل می‌کند.^{۴۶} شکی نیست که بنیان اکذوبه-ی بنی قریظه با معنای صریح این آیه در تضاد است. در تمام آشکال روایات بنی قریظه چنین به خواننده القا می‌شود که صدها یهودی حتی به بهای مرگ و اسارت زنان و فرزندانشان، حاضر نیستند از آرمان‌های خویش دست بردارند و جاعلان عصر عباسی چهره‌ای قهرمان‌گونه از آنان ساخته‌اند! این در حالی است که بر اساس همان روایات اگر هرکدام از آنان از خیانتش تبری می‌جست و یا کسی را به وساطت و شفاعت می‌گرفت و یا حاضر می‌شد - ولو به شکل صوری - مسلمان شود و شهادتین بر زبان بیاورد قطعاً از این مهلکه جان سالم به در می‌برد. حال چگونه است که صدها و یا ده‌ها یهودی عاصی و خائن که به تعبیر قرآن آزمندترین و حریص‌ترین مردمان

۴۲. و طعام را در حالی که خود دوستش دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند/ترجمه‌ی آیتی

۴۳. قرآن کریم، خاتم النبیین علیه و علیهم السلام را رحمتی برای همه‌ی انسان‌ها و نه فقط مسلمانان می‌داند: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الانبیاء ۱۰۷)

۴۴. از اهل کتاب آن گروه را که به یاریشان برخاسته بودند از قلعه‌هایشان فرود آورد و در دل‌هایشان بیم افکند. گروهی را کشتید و گروهی را به اسارت گرفتید/ترجمه‌ی آیتی

۴۵. و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی و [حتی حریص‌تر] از کسانی که شرک می‌ورزند خواهی یافت هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود وی را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آنچه می‌کند بیناست/ترجمه‌ی فولادوند

۴۶. الطبری، تفسیر الطبری، ۲/۳۷۰، ۳۶۹

نسبت به حفظ جان و تداوم زندگی هستند و آرزوی زندگی هزارساله در سر می‌پروراند، حاضر می‌شوند به این راحتی تسلیم مرگی خودخواسته و فرجامی این چنین تلخ گردند؟

پ) سستی اسناد داستان از دیدگاه دانش رجال

ایراد هفدهم: روایات مربوط به سیره مدت‌ها به شکل شفاهی رد و بدل می‌شد تا اینکه منصور خلیفه‌ی عباسی (۱۵۸هـ) ابن اسحاق را موظف کرد تا کتابی تاریخی از زمان آدم تا دوران خودش، برای پسرش مهدی تدوین نماید. پس از تدوین کتاب ابن اسحاق، منصور آن را خلاصه کرد و کتاب اصلی را در خزانه قرار داد.^{۴۷} ابن اسحاق در سال ۱۵۱ هجری قمری درگذشت.^{۴۸} سپس ابن هشام (۲۱۸هـ) سیره‌ی مشهور خود را بر مبنای تاریخ ابن اسحاق تدوین کرد. علاوه بر تغییرات ایجاد شده به دست منصور و ابن هشام و... در کتاب ابن اسحاق، کاملاً بدیهی است که اختلافات روایان، هوا و هوس‌های آن‌ها، ضعف حافظه، فراموشی، فقدان امکانات نوشتاری و... بر این روایات تأثیر گذاشته باشد. هم‌چنین طبیعی است که این روایات از زمانه‌ی تدوین، فرهنگ رایج آن دوران و از شخصیت مؤلف یا مؤلفین متأثر شده باشند. در ادامه نگاهی کوتاه به آنچه پاره‌ای از بزرگان علمای رجال درباره‌ی محمد بن اسحاق بن یسار - معروف به ابن اسحاق - گفته‌اند خواهیم انداخت و اعتبار روایات وی را از دیدگاه علمای رجال بررسی می‌کنیم.

ابن اسحاق در سال ۸۰هـ در مدینه متولد شد.^{۴۹} جدّ او یسار، از اسرای جنگ عین التمر و نخستین اسیری بود که از عراق وارد مدینه - شد.^{۵۰} بنابراین جدّ ابن اسحاق از موالی^{۵۱} بود و طبعاً خود او نیز در مدینه با صفت موالی شناخته می‌شد. نکته‌ی جالب در مورد جنگ عین التمر این است که داستان فتح این قلعه به دست خالد بن ولید به مانند داستان بنی قریظه است؛ یعنی در ماجرای عین التمر نیز خالد، تمام اسیران مرد - یعنی اجداد ابن اسحاق - را به قتل می‌رساند. طبری ذیل حوادث سال ۱۲ هجری قمری می‌نویسد: «خالد متوجه مردمان داخل قلعه شد و در آنجا اردو زد. عقیقه و عمرو بن الصعق نیز همراه وی بودند و این دو امید داشتند که خالد به مانند سایر اعراب جنگاور باشد، و وقتی دیدند خالد قصد کشتنشان را دارد از وی امان خواستند ولی خالد نپذیرفت... وقتی قلعه را فتح کردند خالد آنها را به سپاهیان داد و آنها اسیر شدند و خالد دستور داد تا گردن بعقه - که حامی قوم خود بود - را زدند تا سایر اسیران نیز از زنده ماندن ناامید شوند... خالد سپس عمرو بن الصعق را خواست و گردن زد و تمامی اهالی قلعه را نیز گردن زد.»^{۵۲}

بعید نیست که رگه‌هایی از وضع و جعل در این روایت نیز موجود باشد و ابن اسحاق تحت تأثیر چنین روایاتی، ماجرای بنی قریظه را ساخته باشد. حال ببینیم نظر محدثان و علمای رجال در مورد ابن اسحاق چیست؟

۴۷. نک: امین، ضحی الاسلام، ۲/۳۳۰، ۳۲۹

۴۸. نک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ۷/۳۲۲

۴۹. نک: الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۷/۳۴

۵۰. همان، ۷/۳۵

۵۱. موالی، جمع واژه‌ی «مولی» است. استاد احمد امین می‌نویسد: «ارباب می‌توانست غلام یا کنیز خود را آزاد کند، یعنی آزادی وی را به او بازگرداند. لکن پس از آزادی نیز؛ رابطه‌ای بین مُعتق (آزادکننده) و مُعتق (آزادشده) باقی می‌ماند. این رابطه، ولاء نامیده می‌شود... مثلاً می‌گویند: زید بن حارثة مولی رسول الله یعنی آزادشده به دست پیامبر... و نوع دیگری از ولاء نیز وجود دارد که به سبب آزادکردن نیست بلکه وقتی شخصی به دست شخص دیگر، مسلمان می‌شد و با وی پیمان می‌بست، متعلق ولای او قرار می‌گرفت.» (امین، فجر الاسلام، ص ۸۹)

۵۲. الطبری، تاریخ الطبری، ۲/۳۲۴

ابن سعد می‌گوید: «و من الناس من تكلم فيه»^{۵۳} یعنی کسانی او را به کذب متهم کرده‌اند.

رجال شناس بزرگ ابوجعفر عقیلی (۳۲۲هـ) وی را در زمره‌ی راویان ضعیف طبقه‌بندی کرده است و از محدثان بزرگ سلف: مالک بن انس (پیشوای مذهب مالکیه)، هشام بن عروّه و یحیی بن سعید القَطَّان نقل کرده است که همگی‌شان ابن اسحاق را کذاب خوانده‌اند.^{۵۴} سلیمان تیمی نیز دقیقاً وی را کذاب خوانده است.^{۵۵} از یحیی بن معین نظرهای متفاوتی درباره‌ی ابن اسحاق نقل شده که در یکی از روایات، وی ابن اسحاق را ضعیف خوانده است.^{۵۶} احمد حنبل نیز وی را به تدلیس متهم کرده و درباره‌اش گفته است: «روایت او حجت نیست»^{۵۷} نسائی - از صاحبان کتب ششگانه‌ی حدیثی اهل سنت (الصحاح الستة) - در مورد ابن اسحاق گفته است: «قوی نیست» و دارقطنی نیز روایت وی را فاقد قدرت احتجاج می‌داند.^{۵۸}

علاوه بر اینان، ابن جوزی حنبلی (۵۹۷هـ) و رجالی برجسته ابن عدی جرجانی (۳۶۵هـ) نیز نام ابن اسحاق را در زمره‌ی راویان ضعیف و سست آورده‌اند.^{۵۹}

هرچند اکثریت محدثان و رجالیان، ابن اسحاق را به ضعف و کذب متهم کرده‌اند، عده‌ای نیز وی را توثیق کرده‌اند. لکن ما در این جا فقط به ذکر بخشی از انتقادات و جرح‌های وارد بر وی بسنده کردیم تا این قاعده‌ی مهم رجالی را یادآوری کنیم که جرح یک راوی بر تعدیل آن مقدم است یعنی وجود طعن در راوی باعث سستی وثاقت او می‌شود ولو اینکه هم‌زمان مورد مدح هم قرار گرفته باشد. ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «خطیب بغدادی گفته است: علما اتفاق دارند که هرگاه یک یا دو نفر، راوی‌ای را مورد جرح، و به همین تعداد هم مورد مدح و تعدیل قرار دهند، نهایتاً جرح راوی اولویت دارد... پس به همین خاطر جرح بر تعدیل مقدم است. خطیب [بغدادی] می‌گوید: اگر گروهی یک راوی را عادل بدانند و تعداد به نسبت کمتری، همان راوی را جرح کنند در این حالت، نظر جمهور علما این است که مینا قرار دادن جرح راوی و عمل به مقتضیات آن اولویت دارد»^{۶۰}

ابن خلدون نیز در مقدمه‌ی تاریخ می‌گوید: «نزد اهل حدیث چنین معروف است که جرح، مقدم بر تعدیل است. پس هرگاه به واسطه‌ی غفلت یا خلل در توانایی حفظ روایت یا سوء نظر، عیبی در راوی یافتیم این عیب‌ها به صحت حدیث، وارد می‌شود و آن را سست می‌کند»^{۶۱}

فلذا بر اساس مبانی کلاسیک رجالیان، وجود کوچک‌ترین قرینه یا دلیلی علیه هریک از روایات ابن اسحاق، منجر به اسقاط آن روایت از درجه‌ی اعتبار خواهد شد حال چه رسد در مورد روایت پرتناقض و عجیبی مثل کشتار بنی قریظه.

سخن پایانی

۵۳. ابن سعد، الطبقات الکبری، ۳۲۲/۷

۵۴. نک: العقیلی، الضعفاء الکبیر، ۲۴/۴

۵۵. نک: الجوزی، الضعفاء والمتروکون، ۴۱/۳

۵۶. نک: ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۴۴/۹

۵۷. الذهبی، سیر أعلام النبلاء، ۴۶/۷

۵۸. الذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ۴۶۹/۳

۵۹. نک: الجرجانی، الكامل فی ضعفاء الرجال، ۲۵۴/۷-۲۷۰ و: الجوزی، الضعفاء والمتروکون، ۴۱/۳

۶۰. ابن حجر، لسان المیزان، ۱۵/۱

۶۱. ابن خلدون، دیوان المبتدأ والخبر، ۳۸۹/۱

روایات مخدوشی نظیر داستان بنی قریظه، از همان ابتدای جعل و وضع، مورد نقد و مخالفت جدی بوده‌اند و چنین نیست که این نقدها، زائیده‌ی دوران معاصر باشند. برای مثال ابن حبان بُستی (۳۵۴هـ) یکی از دلایل مخالفت شدید امام مالک بن انس (۱۷۹هـ) با ابن اسحاق و تکذیب وی را چنین برمی‌شمارد:

«همانا مالک، ابن اسحاق را به خاطر پیروی از منقولات نوادگان یهودیان مسلمان شده درباره‌ی جنگ‌های نبی صلی الله علیه وسلم سرزنش می‌کرد؛ تازه مسلمانانی که قصه‌های خیر، قریظه و نضیر و شبیه به این داستان‌ها را از گذشتگان خود حفظ کرده بودند و ابن اسحاق، از این منقولات آن‌ها پیروی می‌کرد.»^{۶۲}

لکن متأسفانه اکثریت معاصرین به بهانه‌های واهی، به تقدیس منقولات مورخان و محدثان قرون تدوین تراث مسلمانان روی آورده‌اند و بدون کوچک‌ترین نقدی به توجیه همان منقولات مشغولند. حسن حنفی می‌گوید: «نقد، از بیشتر سیره [نویسی] های معاصر، غایب است. زیرا نقد قدیم هم چنان توأم با مخاطره است.»^{۶۳}

چه بسیار کتاب‌هایی که با به یدک کشیدن عناوین پرطمطراقی چون «رویگردی نو...»، «پژوهشی در...»، «پژوهشی نو در...» و... در واقع به تکرار و تقلید از همان محصولات عصر عباسی مشغولند و هیچ گرهی از معضلات و ناسازدهای آن نمی‌کشایند.^{۶۴} البته در این میان اندک محققان و پژوهشگران نیز یافت می‌شوند که محققانه پا در این وادی نهاده‌اند. در مورد ماجرای بنی قریظه، علاوه بر پیشینیانی چون امام مالک، پاره‌ای از تراث‌شناسان معاصر نیز، زیر بار این ماجرا - به شکلی که شایع است - نرفته‌اند. استاد جعفر شهیدی می‌نویسد:

«داستان کشتار یهودیان بنی قریظه از آغاز بر اساس هم‌چشمی‌های اوس و خزرج بنیاد شده است. اوس به پیامبر گفتند: با هم‌پیمان‌های ما نیز مانند هم‌پیمان‌های خزرج رفتار کن و اسیران را به ما ببخش! پیغمبر پذیرفت و داوری را به عهده‌ی سعد بن معاذ انداخت. در این نقل، گوینده‌ی داستان که محتملاً از طایفه‌ی خزرج است و یا داستان را به سود آنان بازگو می‌کند می‌خواهد حشمت قوم خود را در دیده‌ی پیغمبر بیش از رقیبان خود بنمایاند. اختلافی که بین چگونگی کشته شدن اسیران دیده می‌شود نیز درخور توجه است... از این‌ها گذشته ما سیرت پیغمبر را در جنگ‌های پیش از بنی قریظه و پس از آن دیده‌ایم. او همیشه عطوفت و بخشش را بر انتقام و کشتار مقدم می‌داشته است... ولی در هر صورت یک حقیقت روشن می‌گردد و آن اینکه در پذیرش اسناد قرن اول و دوم (دوره‌ی قبل از اسناد مکتوب) تنها به نقل راویان نباید بسنده کرد... در مورد یهودیان بنی قریظه قرینه‌های خارجی عموماً وقوع چنین کشتار دسته‌جمعی را رد می‌کند. به نظر می‌رسد داستان بنی قریظه سالها پس از تاریخ واقعه و هنگامی که نسل حاضر در آن محاصره برافزاد به وسیله‌ی داستان‌گویی که از تیره‌ی خزرج بوده است دست‌کاری شده و به تحریر درآمده باشد تا بدین وسیله نشان دهند که حرمت طایفه‌ی اوس نزد پیغمبر (ص) به اندازه‌ی طایفه‌ی خزرج نبود و برای همین است که پیغمبر هم‌پیمان‌های خزرج را نکشت، اما هم‌پیمانان اوس را گردن زد. و نیز خواسته است نشان دهد که رییس قبیله‌ی اوس، جانب هم‌پیمان‌های خود را رعایت نکرده است»^{۶۵}

۶۲. البُستی، الثقات، ۳۸۲/۷

۶۳. حنفی، من النقل الی العقل، ۳۰/۳

۶۴. برای اینکه متهم به کلی‌گویی نشویم بد نیست به یکی از مصادیق تازه چاپ شده از این نوع کتاب‌ها اشاره کنیم که مورد بررسی صاحب این قلم نیز قرار گرفته است: کتاب رسول خاتم (پژوهشی تحلیلی در زندگی پیامبر اسلام) اثر برادر گرامی جناب آقای داود نارویی که برغم وجود این نام مطمئن، رونوشتی امروزی از نوشتجات واقدی و ابن هشام و بیهقی و... است.

۶۵. شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، صص ۸۸-۹۰

دکتر ولید عرفات نیز در مقاله‌ی مفصلی مستندات روایی این اکتوبه را به چالش کشیده است،^{۶۶} هم‌چنین دکتر برکات احمد در کتاب خود به طور مفصل به بررسی تناقضات این ماجرا پرداخته است^{۶۷} و دکتر حسن حنفی نیز آن را متناقض با رحمت اسلام، بخشش پیامبر و مجازات فردی می‌داند.^{۶۸}

در خاتمه باید گفت که اگر این روایات، بهره‌ای از حقیقت داشته باشند باید به گونه‌ای بازسازی شوند که با مسلمات قرآنی و سایر قرائن عقلی و نقلی متضاد نباشد. در بعضی روایات، می‌توان شواهدی یافت که نشان می‌دهد داستان بنی‌قریظه به گونه‌ی متفاوتی از روایت مشهور و مرسوم، رخ داده است که ما معتقدیم این روایت متفاوت، بیشتر به واقعیت شباهت دارد. مثلاً واقدی می‌نویسد:

«ثوری از عبدالکریم جزری از عکرمة برایم نقل کرد که در جنگ بنی‌قریظه مردی از یهودیان گفت: چه کسی با من مبارزه می‌کند؟ زبیر به سوی او برخاست و با وی جنگید.»^{۶۹}

این روایت نشان می‌دهد که بنی‌قریظه عملاً وارد کارزار شده‌اند و هرچند واقدی در انتساب این روایت به ماجرای بنی‌قریظه تشکیک می‌کند،^{۷۰} باید گفت اگر ماجرای بنی‌قریظه به شکلی که در قرآن روایت شده است، بازسازی شود، از حالت کشتار اسیران به رویایی نظامی تغییر خواهد کرد و داستان از این قرار خواهد شد که بعضی یهودیان بنی‌قریظه عملاً به رویارویی نظامی با پیامبر علیه‌السلام پرداختند و نهایتاً عده‌ای‌شان در جنگ کشته شدند و آنان که زنده ماندند نیز به اسارت مسلمانان درآمدند و به فرض که آیه‌ی زیر درباره‌ی ماجرای بنی‌قریظه باشد، با این بازسازی که گفتیم هماهنگ است:

«وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا» (الاحزاب ۲۶)^{۷۱}

۶۶. مشخصات مقاله‌ی وی که به فارسی نیز ترجمه شده چنین است:

W. N. Arafat, *New Light on the Story of Banu Qurayza and the Jews of Medina*, *Journal of the Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland* (۱۹۷۶), pp. ۱۰۷-۱۰۰

۶۷. نک: احمد، محمد و اليهود، صص ۱۲۵-۱۵۸

۶۸. نک: حنفی، من النقل الى العقل، ۳/۳۵۶

۶۹. الواقدی، المغازی، ۲/۵۰۴

۷۰. همان، ۲/۵۰۵

۷۱. از اهل کتاب آن گروه را که به یاریشان برخاسته بودند از قلعه‌هایشان فرود آورد و در دل‌هایشان بیم افکند. گروهی را کشتید و گروهی را به اسارت گرفتید/ترجمه‌ی آیتی

منايع

- ابن الاثير، على بن محمد. *أسد الغابة في معرفة الصحابة*. بيروت: دار الفكر، ١٩٨٩
- ابن تيمية، *الجواب الصحيح*، السعودية: دار العاصمة.
- ابن حجر، احمد بن على العسقلاني. *الإصابة في تمييز الصحابة*. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥، ط١
- ابن حجر، احمد بن على العسقلاني. *تهذيب التهذيب*. الهند: مطبعة دائرة المعارف النظامية، ١٣٢٦، ط١
- ابن حجر، احمد بن على العسقلاني. *فتح الباري شرح صحيح البخارى*. بيروت: دار المعرفة، ١٣٧٩
- ابن حجر، احمد بن على العسقلاني. *لسان الميزان*. بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٩٧١، ط٢
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. *ديوان المبتدا والخبر*. بيروت: دار الفكر، ١٩٨٨، ط٢
- ابن سعد، محمد. *الطبقات الكبرى*. بيروت: دار صادر
- ابن هشام، عبدالملك. *السيرة النبوية*. مصر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده، ١٩٥٥، ط٢
- ابو عبيد، القاسم بن سلام. *الأموال*. القاهرة: دار الشروق، ١٩٨٩، ط١
- احمد، بركات. *محمد واليهود*. ترجمة: محمود على مراد. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٦
- اداك، صابر. *رحمت نبوى خشونت جاهلى*. تهران: نشر كوير، ١٣٨٩ش، ج١
- امين، احمد. *ضحى الإسلام*. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب
- امين، احمد. *فجر الإسلام*. بيروت: دار الكتاب العربى، ط١٠
- البخارى، محمد بن اسماعيل. *صحيح البخارى*. دار طوق النجاة، ١٤٢٢، ط١
- البُستى، محمد بن حبان. *الثقات*. الهند: دائرة المعارف العثمانية بحيدرآباد، ١٩٧٣، ط١
- البغدادي، عبد القاهر بن طاهر. *الفرق بين الفرق*. بيروت: دار الآفاق الجديدة، ١٩٧٧، ط٢
- الجصاص، احمد بن على. *أحكام القرآن*. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٩٩٤، ط١
- الجوزى، عبد الرحمن بن على. *الضعفاء والمتروكون*. بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٦، ط١
- حنفى، حسن. *من النقل الى العقل*. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ٢٠١٣
- الذهبى، محمد بن احمد. *سير أعلام النبلاء*. بيروت: مؤسسة الرسالة
- الذهبى، محمد بن احمد. *ميزان الاعتدال في نقد الرجال*. بيروت: دار المعرفة للطباعة والنشر، ١٩٦٣، ط١
- شهيدى، سيد جعفر. *تاريخ تحليلى اسلام تا پايان امويان*. تهران: مركز نشر دانشگاهى، ١٣٨٥ش، ط٣٨
- صادقى، مصطفى. *پيامبر و يهود حجاز*. قم: بوستان كتاب، ١٣٨٥ش

- الطبری، محمد بن جریر. *تاریخ الطبری (تاریخ الأمم والملوک)*. بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۷، ط ۱
- الطبری، محمد بن جریر. *تفسیر الطبری (جامع البیان فی تأویل القرآن)*. بیروت: مؤسسة الرسالة، ۲۰۰۰، ط ۱
- العقیلی، محمد بن عمرو. *الضعفاء الکبیر*. بیروت: دار الکتب العلمیة بیروت، ۱۹۹۸، ط ۲
- النووی، یحیی بن شرف. *التقریب والتیسیر فی اصول الحدیث*. ترجمه و تعلیق: سید عدنان فلاحی. تهران: نشر احسان، ۱۳۹۴ ش، چ ۱
- الواقدی، محمد بن عمر. *المغازی*. بیروت: دار الأعلمی، ۱۹۸۹، ط ۳

www.eslahe.com
نوگرا سائتی برای نواندیشان

کانال تلگرامی نوگرا
@eslahe